

خواب ایرانیت

آرامش دوستدار

آنچه در زمانه‌ی حاضر روی داده و می‌دهد از عوارض غلبه‌ی جنبه‌ی از اسلام «ایرانی» شده است. و ما که با چنین ضربه‌ای از خواب ایرانیتمان پریده‌ایم، خود را با پدیده‌ی «نوظهور» روبه‌رو می‌بینیم، پس از چهارده قرن مسلمانان! به همین جهت گمان می‌کنیم که این پدیده‌ی نوظهور را با حربه‌ی پیشینه‌ی «تاریخی خودمان» می‌توان و باید زد: با ایرانیت ناب یا با جنبه‌ی ایرانی این پیشینه‌ی اسلامی. غافل از اینکه این پدیده‌ی نوظهور چیزی جز یکی از جلوه‌های دیرپای ایرانیت اسلامی ما نیست و نوظهوری‌اش را از لگام‌گسیختگی انقلابی به سردمداری «روحانیت سلحشور» دارد. بنابراین وقتی در این بدخواب شدن و آشفته‌حالی ناشی از آن از خود می‌پرسیم: چاره‌ی نهایی این وضع را از کجا و چگونه باید یافت؟ پاسخ سهل‌انگار ما این است: در وهله‌ی اول و آخر از هرچه ایرانی‌ست، چه پیش از اسلام و چه در اسلام! انگار که چنین چیزی نزد ما هست و اگر باشد آسان به چنگ می‌آید و اگر به چنگ آید مؤثر خواهد افتاد! از اینرو آن‌هایی که از این زمین‌لرزه‌ی اعتقادی تکان و صدمه خورده‌اند - و تعدادشان نباید کم باشد - به امید یافتن پناهی برای دفاع از خود و حمله به «اسلام سلحشور»، یا به دوره‌ی باستانی متوسل می‌شوند، یا به بزرگان فکر و ادب همین ایران اسلامی، یا به هر دو با هم. این دو به اصطلاح حربه برای زدن «دشمن» است، اما هیچیک کارگر نخواهد بود.

دوره‌ی باستانی خود ذاتاً زمینه‌ی مساعد برای کشت و پرورش دین اسلام بوده است، و بزرگان فکر و ادب ما در زمین اسلامی شده‌ی چنین فرهنگی در عین حال روییده‌اند و رویاننده‌ی آن بوده‌اند. طبعاً در روزگاری که با شیخون اسلامی خود ما را غافلگیر کرده، توسل به آنچه ایرانی‌ست یا ایرانی می‌نماید، خصوصاً وقتی که ما در نهب و غارت این شیخون داریم از دست می‌رویم، یک واکنش طبیعی‌ست. اما این واکنش «طبیعی» نمی‌تواند در برابر آن نیرویی مؤثر افتد که زمانی از برون بر ما تاخته و سپس ما را به دستگیری خودمان به مرور از درون تسخیر و جذب کرده است. قرن‌هاست که ما طبیعت دیگری جز این نیروی مجذوب نداریم. و اینک پس از گذشت این زمان دراز، فرهنگ ما در همه‌ی زمینه‌ها انچنان اسلامی شده است که ما حتماً قادر نیستیم عناصر ایرانی آن را در خود اسلامی‌مان بازشناسیم، تازه اگر قادر می‌شدیم، شرطش این بود که شناسایی را با آن شوخی مجنونانه یکی نگیریم که ایران را زهدان دنیای قدیم می‌پندارد و ما را زادگان و وارثان آن. و جز این، شناختن صرف این عناصر چه کمکی به حل مشکلات فعلی‌شده‌ی ما می‌کند، مشکلاتی که در توفان حوادث اخیر از درون خود ما برون ریخته‌اند؟ این مشکلات از بنیادی برمی‌آیند که بدون آن حتماً تصور این فرهنگ هزار و چهارصده ساله‌ی «ایرانی» ممکن نیست. این بنیاد، پیش از آنکه اسلام یا به‌عصره‌ی وجود گذاشته باشد، در بدایت خود ایرانی بوده است. به دو دلیل باید این بنیاد را شناخت. یکی آنکه وجهی از آن به عنوان پندار دینی اساساً چهارده قرن ایرانیت اسلامی را ممکن کرده و دیگر آنکه به عنوان الگویی که ما خود سازنده‌ی آن بوده‌ایم در اعماق این قرون مدفون مانده است.